آمنوا بگروید بدان و پیغمبر را بعلانیه راست دارید کما آمن چنانچه الناس گرویده اند صحابه و انصار بظاهر و باطن یا یهود که بزبان
گویا ایمان آورده بمحمد صلعم چنانچه ایمان آورده اند ابن سلام و اصحاب او قالوا گویند منافقان با خود یا در میان قوم خود و یهود و پیش
انس ایا ما ایمان آریم آیا ما ایمان آریم آیا ما ایمان آریم استفهام است بر وجه نفی یعنی نیاریم کما آمن چنانکه ایمان آورده اند السفهاء جاهلان و بی خردان
سفیه بسیار و بی تعقل شد یا جاهل بمصالح امور یا آن که کنند و عواقب کار را اهل نفاق یا آنکه سید السفهاء گفته منافقان عقل
زمانه ایشان را سفیه گفت نه بنسبت آنکه خود از ایشان احق و اعلم اعتقاد میکردند یا آنکه جاه و مال در شدت و صحابه را اکثر درویش
می دیدند و حجاب ثروت و غنی دید و بصیرت ایشان را پوشیده تا نقول آنکه پادشاهان بهشت ایشان خواهند بود و بعد و تجارت
دیده و از روی تحقیر بدین نام خواند و از تنفیر غافل گردد بت پس کن بر این طفلان یتیم : که نشاید جامه جانشین شرف : آنکه در بهشت
گدای آمده : پیش از انبیا جهانی خسرو است و بقول ابن عباس یهود پیش یکدیگر دفع شماتت مر ابن سلام و اصحاب او
را گفتند و این قصه ترجیح در صلح بخاری وارد شد و چنانست که در سال اول از هجرت عبد الله بن سلام که یکی از احبار یهود
و دانشمندان عظما ایشان بود بمجلس سید انام علیه الصلوة والسلام آمد و سوالی چند که جز زبان نبوت جواب آن از اهل دنیا نمی
گردد بعرض رسانید و جواب بر وجهی که بنفس تورية بود استماع نمود و فی الحال طوق اسلام در گردن انقیاد و اهتمام افکند پس گفت
یا رسول الله من مستر غی نام ایهود و قومی دروغ گویند میگویند که چون خبر اسلام من بدیشان رسد بر من افترا کنند و چون
من بخانه ما گویند پیش از آنکه اسلام من ایشان را معلوم شود سال من از ایشان استفسار نمایی پس رسول الله در سرای
بخانه و عبد الله را پنهان در خانه نشاند بعد از آن ایشان را گفت عبد الله در میان شما چه پسر است گفتند امام ما و دهنده راه بهتر و دانا
امور دین ما و پسر دانا یهود است بکتاب تورية و در وی زمین شریعت موسی و از وی است گفت رسالت صلی الله علیه و آله و نزد
کرامی بن ایمان آورده شما چگونه گفتند ما چنین گناه مرد چند آنحضرت درین باب مبالغه نمودند بخجالت بدیشان خاطر آنکه
از وی دانند گفت بنگرید که ابن سلام قبول کند حضرت پیغمبر گفت ای عبد الله از خانه بیرون آی عبد الله از خانه بیرون
آمد حضرت فرمود که مؤمن مستر غی و انصار رضای ابن سلام بیرون آمد یهود گفتند ای پیشوای ما تو چه میگویی در کار طریق پیشوای
عبد الله گفت یا اعداء الله از راستی چگونه توانی گذشت نه این آن پیغمبر است که در تورية نعت او بچندین موضع نخوانده اند و بر ما
آن قدر است مگر بهیئت و سیاق و دیدن عبد مسلمانند من گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد رسول الله است
یهود و آن یکبار فریاد آوردند که ما بر تو شما گفتیم تو بدترین ما و دروغ گویی و جاهل تر از همه سفهای این آیه آمد که چون گویند
یهود را ایمان آورید چنانچه عبد الله بن سلام ایمان آورده گویند آیا ما ایمان خواهیم آورد چنانچه سفیهان و جاهلان آورده اند
یعنی ابن سلام و اصحاب او هوا و آرزوی عناد و حسد ایشان را سفها گفتند یا آنکه سید السفهاء که سفاهت از ایشان در است
پس تعالی سفاهت را بایشان رد کرد و فرمود الا انهم بدانید ای منهمان بدرستی که منافقان و یهود آن هم سفهاء
ایشانند بی خردان و نادانان که نظر بر عاقبت نمیکنند و نمیکنند مصلحت آخرة خود کنند ولکن لا یعلمون ولیکن نمیدانند

کرنه از دم میشویند یا میدانند که هیچ میدانند مبالغه است در جهل ایشان و بر تحقیر کسی که نداند بنادانی خود و نادانی باشد جهالت او
و مذمت او عظیم است و مکالمه او در جهل مرکب گویند بت آنکه کی خواند و نداند که نداند : در جهل کتب بلاد بر جاند : از بیخ
بر عنایت الهی در شان حضرت رسالت پناهی است استدلال تو اگر چه کفار قوم هود را سفیه میگفتند اما تاریک فی سفاهة
هود و خود جواب ایشان باز داد یا قوم لیس بی سفاهة و منافقان سفیهی از عادان یافتند و دلت الیقین را بسفاهت نسبت
کرد حضرت عزت بجز جواب ایشان فرمود سفاهت را تا یکی می تمام بدان کرد و شقاوت فرجام منسوب سلیقت دیگر درین
آیه تنبیه است اهل خبرت را که اگر همچنین زمان ملعن بر ایشان کشاده طرح تعجب جنت اندازند خواهند که از کیف صافی احوال خود
بنیاد طعن بدگوی تیره و سازند بدان مشکل نباید شد و آنکه رمال کلال بجز را و بنا بیداد که تاریک دلان زاویه نفاق را شمع
ایمان صد ریا از بسفاهت نسبت میدارند زبان جفا از عوض نامه پس ایمان و دینگشیدند بت کس از دست بر
بر دامنت : اگر خود مغایست و گر خود پرست : چنان الحق زمانه که شاست که پیچک خود از آنکه می مردمان کنا شود نه
دشت همین باید که افعال تو که اقوال بدگویان نباشد بت تو مگو رشت باش با بدسگال : بقص تو گفتن نباید مجال
واذا لقوا و چون پیوندند منافقان و ریا جوی ملاقات کنند الذین آمنوا آنکسانی را که ایمان آورده اند از کبار صحابه
قالوا گویند از روی نفاق آمنا ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما و در ترجمه اسباب نزول آورده که روزی منافقان
عبد الله بن ابی که کرشکتان تیه تندان در بقعه مطاوعت او بودندی با طایفه از جاوران خلفت که نفاق زاد ایشان
زاویه حسد و نفاق بر سر ایشان نشسته بود از اعاظم صحابه صدیق و فاروق و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از دور نمود شدند
ابنای یاران خود را گفت شما نظاره کنید که من چگونه با منافق فسانه این قوم را از روی برم و بنفوس سالوس ایشان را
در پرده نامه پس کنم و مؤمنان آن مخذولان مطرود و کدر کیش مردود نفاق با ما باتفاق در شدند طاعات و زنات او را
قبول کرده و ادای شکوی بر از شدند و از مبالغه بر سر تنزه و تخویه با اکابر دین و خلفاء راشدین و بقعه و تکلف شدند
آن مایه ادا بر ایشان اقبال نمود و طریق استقبال پیش آمد و دست یار خار بوجه خدمت بوسه داد گفت مرحبا تصدیق اکبر
و زمین یحیی تیم متروبسر تر گردید و حضرت جلال و فخار گفتند و نفس مال بت شریعت را نخستین ثمرة العین : فرض مصطفی
ثانی اثنین : آفرین کار عالم خدای کار تو بچه کنا و پس ای عجب آورد و گفت آفرین بر سر و بنی عدی بر هم گشتند و قاعده بود
و بهی نسب و نایت شریعت منظور دین و نامرعت بت امیر خط شرع این خطاب : چراغ هشت خلد و شمع اصحاب
حق سبحانه ترا تا قیامت رو نمائی است دارد و بعد از آن روی حضرت علی علیه السلام کرد و گفت ای پشت دین تمکین تو بی
شده و چه بار سلام چشمه بیخ آبدار تو تازه گشته این همه حضرت رسالت پناهی نامه خاص الله بت سر
دین پیغمبر عزت پیغمبر : شمع شرع و صاحب حوض کوثر : پناه اکابر اسلام بهاری تو اهتمام آبادی : علی علیه السلام فرمود که
ای عبد الله از خدای بترس و نیای نفاق را و هم شکن که منافقان بدترین خلق خدایند ابن ابی گفت یا ابا الحسن چنین مگوی

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)